



پروژه نگاه علم انسانی و مطالعات فرهنگی

تالار مجمع علوم انسانی

پاسخی به نقد آقای هادی اکبرزاده با عنوان «نگاهی به شاهنامه فردوسی» بر گزارش شاهنامه جلد سوم موزه فلورانس از انتشارات دانشگاه تهران، به قلم عزیزالله جوینی در مجله کتاب ماه (۵۸) ادبیات و فلسفه - مرداد ۱۳۸۱ - سال پنجم - شماره ۱۰.

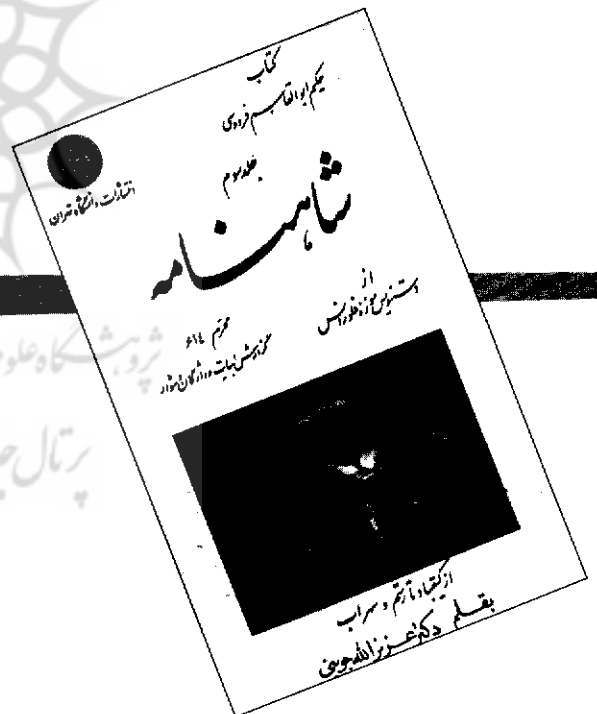
هر کتابی که بر آن نقدی نوشته می‌شود و یا کسی سخنی درباره آن می‌گوید، بی‌گمان باید آن را از موفق‌ترین و بهترین کتابهای روز به شمار آورد؛ زیرا امروزه مردم در اصل با کتاب و کتابخوانی بیگانه شده‌اند و مشغله روزمره، ذهن و ذوق و استعدادها را به کلی کند کرده است.

از اینکه استاد اشرف‌زاده در مشهد و آقای هادی اکبرزاده با هم‌اندیشی و مشارکت یکدیگر حوصله کرده و کتاب را، گرچه با نگرشی سطحی، آن را از نظر گذرانده‌اند، جا دارد از این دو نویسنده بزرگ سپاسگزاری کنم، و نیز خداوند را می‌ستایم که چنین توفیقی را نصیب کرده است تا مورد لطف قرار گرفته‌ام.

در این جوابیه خطاب اینجانب بیشتر با آقای هادی اکبرزاده خواهد بود، چون ایشان در تاریخ بهمن ماه ۸۰، نامه‌ای همراه با فتوکپی مقاله انتقادی چاپ شده خودشان را برای بنده فرستادند. این بنده در آن وقت نفهمیدم که آن فتوکپی از یک مقاله چاپ شده در مجله‌ای بوده، یا یک طرحی دانشجویی با مشارکت «استاد و دانشجو»؟

سیس نامه‌ای با آدرس آقای اکبرزاده به سنخواست که زادگاه ایشان است، فرستادم و پرسیدم که من جواب نقد شما را بر شاهنامه به کجا باید بفرستم تا چاپ کنند؟ آن جناب به بنده جوابی ندادند تا اینکه از مشهد، از اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی، دفتر نشریه تابران به اینجانب تلفنی خبر دادند که چنین مقاله‌ای در نقد بر شاهنامه فلورانس، جلد سوم به وسیله چنین نویسنده‌ای در آن مجله چاپ شده، اگر پاسخی دارید برای مجله بفرستید تا چاپ کنیم.

لیکن با کمال شگفتی دیدم که آن مقاله که در مجله تابران تحت عنوان «نفرسود سال» در شماره نهم - سال دوم - فروردین - اردیبهشت ۱۳۸۱ - خراسان چاپ شده بود، دوباره با عنوان «نگاهی به شاهنامه فردوسی» در مجله کتاب ماه ادبیات و فلسفه (۵۸) - سال پنجم -



«مشغله» را بر «کار» اضافه نمی‌کند؛ زیرا در اصل «مشغله» به معنی کار زیاد است، پس اضافه کردن آن بر «کار» نادرست است. باز نوشته‌اند: «پس از تهیه کتاب آن را مطالعه نمایم» و یا نوشته‌اند: «... با استاد دکتر اشرف‌زاده در میان نهاده‌ام و راهنمایی مفیدی نمودند» که معمولاً نویسندگان و روزنامه‌نگاران ناشی، «نمودن» را به جای «کردن» به کار می‌برند؛ زیرا در ادب فارسی «نمودن» به معنی نشان دادن است، که نظامی می‌گوید: آینه چون نقش تو بنمود راست

خود شکن آینه شکستن خطاست
- باز در همان نامه آمده: «امید است با راهنمایی و نظرات خود...»
که نظرات جمع نظره است و درباره‌اش گفته‌اند: «نظرة الأولى حمقاء». پس نظره؛ یعنی نگاه سرسری که با «نظریه» فرق دارد. مثلاً می‌گویند نظریه آن حکیم، نه نظرات آن.
- ایشان در صفحه نخست مقاله سطر ۱۴ نوشته: «کیقباد، کیکاوس...» با یک واو آورده‌اند که در زبان فارسی «کیکاوس» و «طاووس» و مانند آن را با دو «واو» می‌نویسند، و در زبان و خط عربی

شماره ۱۰ خرداد ۱۳۸۱ چاپ و منتشر شده است. به ناچار این جوابیه را خوانندگان پر حوصله باید در دو مجله بخوانند.

پس نخست بنده چند نکته را که در نامه مجزای آقای اکبرزاده وجود داشت، یادآوری می‌کنم شاید برای نویسندگان و منتقدان جوان بی‌فایده نباشد:

- ایشان در آن نامه جداگانه خود نوشته‌اند: «با وجود مشغله کاری فرصتی دست داد». باید عرض کنم در زبان فارسی کسی

با یک «او».

- باز در صفحه نخست مقاله سطر ۴ آمده: «بنا به فرموده استاد...»
این عبارت، اصطلاح ارتش قبل از انقلاب است که می نوشتند: «بنا به فرموده سرلشکر فلان و تیمسار فلان».

- در همان صفحه سه سطر آخر برای حقیر نوشته شده: «گزارشگر این کتاب در شرح و توضیح ابیات به نکات مفیدی اشاره کرده است» که در زبان اهل قلم کسانی که در گذشته و از جهان رفته (در هر مقام که باشند) فعل را برای آنان مفرد می آورند و کسانی که زنده اند (به خصوص آنانکه قدری کتابزده هستند) فعل را جمع می آورند که این را ادب قلم گویند. چنانکه بنده برای آقای اکبرزاده که در جلد دوم شاهنامه به چند غلط چاپی مختصر اشاره کرده بودند برای ایشان، در مقدمه جلد سوم فعلها را جمع آورده ام.

اما پاسخ به نقد آقای اکبرزاده:

۱- پاسخ به سؤال نخست: در صفحه (۵۰، بیت ۹۴ و ۹۳، شاهنامه فلورانس، ج ۳، چاپ دانشگاه) آمده:
بدان نامداران چنین گفت زال

که هرکس که او را نفرسود سال

همه پند پیرانش آید بیاد

از آن پس دهد چرخ گردانش داد

ما این ابیات را بدین گونه معنی کرده بودیم: «... هرکس که هنوز

بیش از اندازه در جهان فرسوده نشده؛ یعنی در اواخر عمر خویش است...» که مراد از آن پهلوانان ایران مانند: طوس، نوذر، گودرز، کشواد، گیو، بهرام، گرگین و رهام بوده است.

آقای اکبرزاده نوشته اند: «نفرسود سال به معنی پیر نشده یا جوان است». اکنون سؤال من از این منتقد گرامی این است که آیا دلیلی بر گفته خود دارند؟ یا اینکه خوانندگان بدون چون و چرا ملزم به پذیرش گفته ایشان هستند؟

چنانکه می بینید این پهلوانان که به پذیره زال رفته بودند، بیشتر در سن کهولت و بالاتر بوده اند، نه جوان. مگر عنصرالمعالی به فرزند خود نمی گوید: «جوانان... دانش خویش برتر از پیران بینند؟» و بی گمان وقتی که آدمی سرد و گرم روزگار را چشید و به کهولت رسید به یاد پند پیران می افتد، نه در جوانی. پس آقای اکبرزاده باید نخست با دلیلی محکم سخن بنده را رد کنند و سپس با دلیل استوار دیگر گفته خودشان را به اثبات برسانند، نه اینکه بگویند: «من چنین می گویم»؟

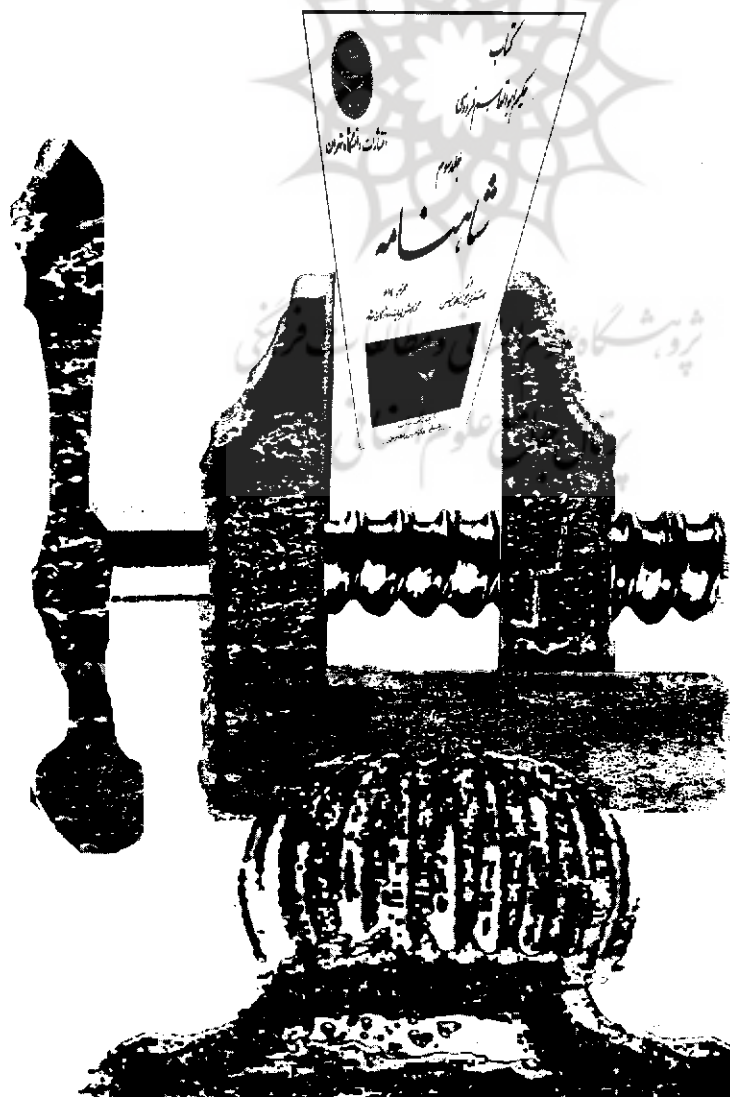
۲- پاسخ به سؤال دوم: (در صفحه ۶۵ ب ۱۸۳ و ۱۸۲ کتاب شاهنامه همان چاپ) در این دو بیت:
همه شهر گویی مگر بت پرست

ز دیبای چین بر گل آذین بیست

بتان پاک حورند گویی درست

بگلنارشان روی، رضوان بشتست

ما معنی کرده بودیم که: «معشوقگان آن، درست همانند حور بهشتی هستند که رضوان جنت روی خود را به رنگ و بوی آنان



شسته و به آن رونق گرفته است» که البته می‌شود «روی» را بر رضوان افزود و فاعل را حور گرفت.

ایشان نوشته‌اند: «شان» را مضاف‌الیه «روی» بگیریم در این صورت «رضوان» نهاد جمله «بگلنارشان...» می‌شود و معنی «... رضوان رویشان را به گلنار شست» که در جواب ایشان باید بگوییم: آن بتان هستند که مورد نظر می‌باشند، نه رضوان که باید صورتشان پر رونق و زیبا باشد. سؤال دیگر من از آقای اکبرزاده این است که آیا جایی دیده‌اند که ترکیب «شان روی» به جای «رویشان» را کسی به کار برده باشد که ایشان به کار می‌برند؟

۳. پاسخ سؤال سوم: (در صفحه ۷۷ ب ۲۴۷ شاهنامه): هر آن کس که چشم سنان تو دید

بتن در روانش کجا آرمید؟
نوشته بودیم: «معنی اغراق دارد» ایشان نوشته‌اند این را «تشخیص» گویند نه اغراق که ظاهراً منظور ایشان «تشخیص» باشد نه «تشخیص» که این دومی بی معنی است. بعد آقای اکبرزاده نوشته‌اند: «چشم سنان» می‌تواند استعاره مصرحه از سوراخی باشد که در سر سنان می‌نموده‌اند، و یک بیت از هفت پیکر نظامی آورده‌اند، مانند: بدو نوک سنان سفته شاه

سفته شد چشم ازدهای سیاه
ظاهر امر نشان می‌دهد که ایشان معنی «سفته» اول را هم سوراخ گرفته‌اند و مرحوم وحید در صفحه ۷۵، آن را به فتح سین خوانده و به معنی تیزی سر سنان گرفته است که به نظر قدری «شغلتن» در اینجا به وجود آمده است که باید «شدرستا» کرد.

۴. پاسخ سؤال چهارم: در صفحه ۷۷ ب ۲۴۳ شاهنامه همان چاپ گوید:

همی رخس را کرد بایدت زین

بخواهی بتیغ جهان بخش کین
ایشان نوشته‌اند: «جهانبخش» همان «تاج‌بخش» است که ما این را در «نبرد اندیشه‌ها» (ص ۱۳۵ ب ۱۲۴۹) گفته‌ایم که «صفت رستم است؛ یعنی جهان را می‌گیرد و بعد به فرمانروای آن می‌بخشد.» و دو بار هم در مجلد اول آمده که گفتیم صفت فریدون است؛ زیرا جهان را بین فرزندان بخش کرده و هم بخشیده است. در فرهنگ ناظم‌الاطباء گوید: «جهانبخش - قسمت‌کننده عالم» که این دو معنی را که گفتیم در بر می‌گیرد و عام است. پس دو استاد بزرگوار به خود زحمت نداده‌اند که شرح‌های دیگر بنده را ببینند، و گرنه این همه اوقات به هدر نمی‌رفت.

۵. پاسخ سؤال پنجم: در شاهنامه فلورانس (ص ۸۰ ب ۲۶۲ همان چاپ) گوید:

کسی کو جهان را بنام بلند

گذارد، به رفتن نباشد نژند
مانوشته بودیم: «هرکس این جهان را... ترک کند و برود». آقای اکبرزاده نوشته‌اند چنین نیست بلکه به معنی «سپری کند» است. نمی‌دانم که این نویسنده بزرگ قصد مزاح داشته، یا واقعاً جدی نوشته‌اند؟ زیرا «ترک کند و برود» همان معنی سپری کند را می‌دهد. خوب است یک بار دیگر معانی «ترک کردن» و «گذاردن» را آقای اکبرزاده در لغتنامه دهخدا ببینند، امید است که از آن قانع گردند.

۶. پاسخ سؤال ششم: (در صفحه ۸۳ ب ۲۸۰ همان چاپ):

دو روزه، بیک روز بگذاشتی

شب تیره را روز پنداشتی

گفته بودیم «ه» علامت نسبت است، مثل یکشبه، یکساله... و این شاهد را از حافظ آورده بودیم:

طی مکان بین و زمان در سلوک شعر

کاین طفل یکشبه ره یکساله می‌رود
نوشته‌اند: «یک قرأت دیگر و شاید صحیح‌تر وجود دارد و آن جدا خواندن طفل است از یکشبه» که آقای اکبرزاده، یک باره از فردوسی شناسی عدول کرده به حافظ شناسی روی آورده‌اند و نظر آقای خرمشاهی را به رخ بنده کشیده و گفته‌اند: «... نگارنده همین قرأت نامشهور دوم را بیشتر می‌پسندد...». آقای اکبرزاده هر طور که می‌خواهند و می‌توانند بخوانند، کسی در دوره ما چیزی نمی‌گوید، که این کار شباهت دارد به کار یک شاهنامه‌شناس مدرن در اصفهان که در مصاحبه خود گفته بود: (همشهری)، دوشنبه ۵ شهریور ۱۳۸۰). من ۵۰۰ مورد لغات شاهنامه را از خارج شاهنامه اصلاح کردم که ۱۳۷ مورد آن را در مقدمه آورده‌ام و من در (همشهری)، دوشنبه ۲ مهر ۱۳۸۰) بر این شاهنامه‌شناس بی‌بدیل «اشاءالله و دست مرزاد» گفتم.

۷. پاسخ سؤال هفتم: (صفحه ۸۴ ب ۲۸۶ شاهنامه) همان چاپ که گوید:

ز پیکان تیر آتشی بر فروخت

بر او خار و خاشاک چندی بسوخت
گفته بودیم: پیکان - نوک آهنین و تیز نیزه و تیر است (واژه‌نامهک) اینجا مراد از پیکان قسمت تنه آن است که از چوب خشک است. آقای اکبرزاده نوشته‌اند: این دور از حماسه است پهلوانان حماسه با پیکان... و نیز دیگر وسائل جنگی چون شمشیر آتش روشن می‌کرده‌اند، مانند:

ز شمشیر تیز آتش افروختند

همه شهر یکسر همی سوختند
ایشان معنی این شعر شاهد را متوجه نشده‌اند که اغراق دارد (ج سوم فلورانس ص ۱۳۹ ب ۵۹۵)، یعنی با شمشیر گردنها را زند و غارت کردند و سوختند، نه اینکه با شمشیر و سر آهنی تیر و پیکان آتش روشن کردند؟

۸. (صفحه ۱۱۷ بیت ۴۶۸ شاهنامه)، همان چاپ آمده:

بدو گفت گراست گویی سخن

ز کژی دلت را بیکسو فگن
که تلفظ «سُخَن» و «سُخَن» هر دو در شاهنامه آمده است و اگرچه آقای دکتر خالقی مطلق گفته‌اند: که «سُخَن» به ضم سین و فتح خاء نمی‌تواند با «فگن» هم قافیه گردد (این عقیده خاص ایشان است نه همه) و ضمناً گفتن آقای اکبرزاده که کسی دیگر این دو تلفظ را به اثبات رسانیده از توضیح واضح‌تر است.

۹. پاسخ سؤال نهم: (در صفحه ۱۳۵ بیت ۵۶۶ شاهنامه همان چاپ گوید:

بزد دست و برداشتش نره شیر

بگردن بر آورد و افگند زیر
ما گفته بودیم: «بگردن بر آوردن» یعنی بگردن در آوردن (به قرینه معنوی)، (ج ۱ فلورانس ب ۳۳۵ - ضحاک) که بر آوردن به معنی در آوردن است. در فرهنگ تاریخی «بر» به معنی «در» آمده و مثال زیاد است، لیکن آقای اکبرزاده نوشته‌اند: «تا گردن خود بالا آورده است و بعید است که معنی بگردن در آوردن بدهد». باید در جواب بیفزاییم که در قدیم که کشتی می‌گرفتند حریف را بالای سر می‌بردند و به زمین

۱۲. در (صفحه ۳۴۲ ب ۱۶۹) شاهنامه فلورانس آورده شده:

هجیر دلاور سپهدم تنم

هم اکنون سرت راز تن برکنم

آقای اکبرزاده سخت به بنده تاخته که معنی ای که جویی کرده پذیرفتنی نیست و مثالهای فراوانی هم برای رد کردن گفته من آورده اند.

باید در پاسخ آقای اکبرزاده عرض کنم که در اینجا غفلتی برای بنده به وجود آمده و بعداً وقتی فهمیدم که کار از کار گذشته بود، لیکن بنده از شما منتقد محترم انتظار داشتم که لااقل به بخش ترجمه با همین شماره بیت که مشخص کرده ام مراجعه می کردید که در آنجا همان معنی ای که شما فهمیده اید آورده ام (بخش نثر ص ۱۱۱ ش ۱۶۹) و این قدر هم وقت و کاغذ به هدر نمی رفت!

۱۳. پاسخ سؤال سیزدهم - در صفحه (۲۷۵ بیت ۳۱۱) شاهنامه فلورانس آمده:

چنین باد کاندز جهان جز تو کس

نباشد بهر کار فریادرس!

بنده نوشته بودم که این بیت به منزله یک جمله دعایی است و واقعاً هم چنین است، اما آقای اکبرزاده نوشته اند: به نظر نگارنده این بیت معنای دعایی ندارد و «باد» به معنی «است» می باشد، و شواهد دیگر (از نظامی) آورده اند:

عشقی که چنین به جای خود باد

چندان که بود یکی بصد باد

یا این شعر حافظ (از مجله کتاب ماه - ادبیات و فلسفه) آورده اند: و اندر سر من خیال عشقت

هر روز که باد در فزون باد

اما در جواب آقای اکبرزاده باید بگویم: در شعر نظامی ضرورت بوده است که «باد» آورده که اگر «است» می آورد، وزن غلط می شد و هم سست بود و در مورد شعر حافظ هم صحیح آن: «هر روز که هست در فزون باد» است، (دیوان چاپ استاد دکتر خانلری و چند دستنوشته دیگر). اما فردوسی می توانست بگوید: «چنین است کاندز جهان جز تو کس...» مانند صدها مورد دیگر در شاهنامه و نکرده است (امید است این چند جمله شما را مکتفی باد!).

۱۴. پاسخ سؤال چهاردهم - (در صفحه ۳۸۸) شاهنامه فلورانس

بیت ۲۷۷ گوید:

به ایران نبیند ازین پس مرا

شما راست خسرو ازو بس مرا

ما معنی کرده بودیم (بر طبق متن فلورانس): «رستم گوید: دیگر از این پس شما مرا در ایران نخواهید دید، بنابراین کیکاووس به جای من برای شما بس خواهد بود.»

آقای اکبرزاده نوشته اند: «این معنی از جویی پذیرفتنی نیست» آنگاه به خود زحمت داده شواهدی از لغتنامه آورده و سرانجام گفته اند: در بیت شاهنامه هم به معنی «دیگر من به او احتیاجی ندارم» است. آقای اکبرزاده یکی از شواهدی که بر رد این بنده آورده، شعری از ناصر خسرو است، مانند:

مکن مدح خود و عیب دگر کس

و گر گوید کسی، گوزین سخن بس

گویی آقای اکبرزاده و شاید استاد محترم آقای اشرف زاده هم، مشکل معنایی دارند؛ زیرا معنی بیت خیلی روشن است و هر کس که اهل ادب باشد می تواند خوب معنی کند و بفهمد که چیست؟

اما معنی بیت شاهد: «گوید: تو خود را مستای و از کسی هم بدگویی مکن و اگر کسی دیگر چنین کاری کرد وی را از آن بازدار

می زدند و گرنه تا گردن بالا بردن که نمی شود کسی را به زمین بزنند، خوب است آن کسی که منکر آن است آن را آزمایش کند و آقای اکبرزاده سپس یک بیت برای «بگردن بر آوردن» شاهد آورده، مانند:

بفر جهاندار بستش میان

بگردن بر آورد گرز گران

معنی آن این است که گرزها و تیرها بند داشته و به گردن آویزان می کردند تا در موقع ضرورت از آن بهره بگیرند و به ندرت سنان نیزه هم با بند بوده است. پس این مثال هیچ ربطی با بیت مورد بحث ندارد.

۱۵. پاسخ سؤال دهم: در صفحه ۳۱۷ شاهنامه، نوشته بودیم که: نام تهمیمه (تهمین) سه بار در نسخه فلورانس آمده و در هر سه مورد «تهمیمه» با میم است و تاکنون کسی نگفته است که «ن» یا «م» در این بیت قافیه نمی شود، مانند:

چنین داد پاسخ که تهمیمه ام

تو گفتی که از غم بدو نیمه ام

آقای اکبرزاده نوشته اند: «پس از بیان این مشکل در کلاس درس، استاد فاضل آقای دکتر اشرف زاده در رد نظر جویی دو دلیل قانع کننده آوردند: نخست ابدال «ن» به «م» و دیگر اینکه تهمیمه از دو بخش «تهم» به معنی قوی، شجاع و دلیر + «ینه» پسوند نسبت، همچون «کمینه» تشکیل شده است با تشکر از استاد اشرف زاده.»

بنده باید به عرض آقای اکبرزاده برسانم که استاد فراموش کرده اند که بگویند آیا به جز: شنبه / شمه، و سنبه / سمیه و مانند آن که در کلاس درس به بیان آن پرداخته اند و مربوط به دستور زبان کلاسهای راهنمایی و دبیرستان است آیا آن بزرگوار جایی دیده اند که پسوند «ینه» به «یمه» بدل شده باشد؟ آیا احتمال نمی دهند که این کلمه از «تهم» و «یمه» سنسکریت که در اوستا «ییمه» است ترکیب شده و اصلاً «ن» نبوده است؟ و از همه اینها گذشته آیا می شود «تهمیمه» را در شعر با «نیمه» قافیه کرد؟ و کسی در این چند دهه اخیر متوجه این نکته شده است یا نه؟

۱۱. پاسخ به سؤال یازدهم - در صفحه ۳۲۵ بیت ۱۳۸ شاهنامه فلورانس آمده:

پسر را نباید که داند پدر

که بندد بدل مهر جان و گهر

مسکو (ج ۲ ص ۱۸۱ ب ۱۵۳): «پدر را نباید که داند...» است. بعد آقای اکبرزاده بی آنکه بدانند نسخه فلورانس چه ارزشی دارد نوشته اند: «... جویی در این بیت با وجود آوردن ترجمه بنداری متوجه معنی دقیق بیت نشده و بین ترجمه بنداری و بیت رابطه ای نیافته است و از متن بنداری ترجمه ای آزاد و سلیقه ای عرضه کرده است...» بعد نوشته اند: «به عقیده نگارنده در مصراع اول فاعل پسر است...»

آقای اکبرزاده مانند کسانی که به دنبال بهانه ای هستند که بلکه انتقادی بکنند و مردم هم که معمولاً حوصله خواندن این جور چیزها را از بنده و ایشان ندارند، با خود می گویند آقای اکبرزاده عجب عیبهایی بر شاهنامه فلورانس گرفته اند که «میرس»!

آقای اکبرزاده در اینجا ایرادهای بنی اسرائیلی گرفته اند و خود را مانند یک عربی دان زبردست نشان داده، و نکرده اند از یک عربی دان بپرسند که این ترجمه بنده درست است یا غلط؟

اگر ایشان می خواهند بدانند «را» فاعلی کجا هست، رجوع کنند به **مجمّل التّواریخ و القصص و سمک عیار** که پُر است از «راء» فاعلی، و ترجمه بنداری هم از روی نسخه هایی چون مسکو ترجمه شده نه فلورانس و شاخه های آن.

۱۷- پاسخ سؤال هفدهم - ص ۳۴۳ ب ۱۷۳ شاهنامه فلورانس:
سنان باز پس کرد سهراب شیر

بزد نیزه‌ای بر میانش دلیر
که در چاپ مسکو (ج ۲ ص ۱۸۴ ب ۱۸۹) و متن دکتر خالقی (ج ۲ ص ۱۳۱ ب ۱۶۹): «بِن نیزه زد بر میان دلیر» در متن قاهره و برلین: «یکی نیزه زد - و فلورانس و واتیکان: «بزد نیزه‌ای بر میانش دلیر» است. در ترجمه بنداری اشتباهی رخ داده و گفته است: فطعنه سهراب بسنان رمحه فلم يعمل شیئا ثم قلب رمحه و طعنه بزجه... (بنداری ج ۱ ص ۱۳۴). به جای «فطعنه هجیر...» گفته: فطعنه سهراب و نیز بنداری «سنان باز پس کرد» را به «ثم قلب رمحه و طعنه بزجه (بن نیزه) ترجمه کرده است.

باید عرض کنم که ترجمه بنداری با همه خوبیها و دقتها در چند جا تحت اللفظی یا غلط ترجمه کرده که بنده مقاله‌ای در این مورد نوشته‌ام که در نامه بزرگداشت شاهنامه چاپ شده است، در اینجا نیز بنداری اشتباه کرده. آقای اکبرزاده بر رد گفته بنده چند بیت از **بهمن نامه** آورده که «سنان باز پس کردن» به معنی بن نیزه است، مانند:

چو تنگ اندر آمد بدو بیل مست

سنان باز پس کرد و بگشاد دست

بن نیزه زد بر میان دو نار

فرود آمد آن سرونازان ز بار

و نیز این ابیات:

سیه را فرو داد لختی عنان

نیامد ز پس کرد نوک سنان

بزد بر کمرگاه آن سیمتن

شکسته شد آوازش اندر دهن

.....

بدو گفت سلمان که نوک سنان

مرا عار باشد زدن بر زنان

این شواهد خود به خود جواب آقای اکبرزاده را داده، چنانکه گفت: «مرا عار باشد زدن بر زنان» چون حریف سیمین تن یا سیمتن است نه دلاور. اما در قضیه جنگ سهراب و هجیر چنین نیست، زیرا هجیر با سر نیزه به سهراب حمله می‌کند، مانند:

یکی نیزه زد بر میانش هجیر

نیامد سنان اندرو جای گیر

پس چرا باید سهراب با ته نیزه بر هجیر بزند؟ و چرا چنین ملاحظه‌ای باید بکنند؟ مگر هجیر «سیمتن» بوده که سهراب با تو نیزه وی را بزند؟ حتی سهراب که هنوز گردآفرید را نشناخته بود در آنجا هم با ته نیزه نمی‌زند، مانند:

بزد بر کمر بند گردآفرید

ز ره بر تشش سر بسر بر درید

و ما شواهد دیگری به جز عقلی از **شاهنامه** باز در کتاب ذکر کرده‌ایم. دیگر اینکه **بهمن نامه** که مربوط به قرن ششم است، درباره سراینده‌اش شادروان استاد دکتر ذبیح الله صفا تردید کرده و احتمال زیاد دارد آن گوینده هم مثل آقای اکبرزاده و استاد دکتر اشرف زاده، از شعر همان معنی را می‌فهمیده و خواسته آن صححه را چنانکه استنباط کرده به نظم درآورد.

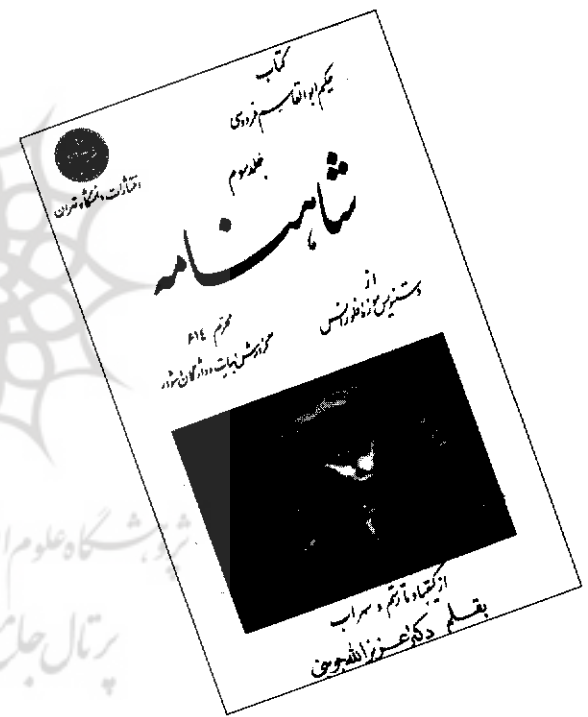
تذکر: با بوزش از خوانندگان دانشمند و صاحب ذوق که نوشته بنده قدری طولانی شد و من بسیار کوشش کردم تا «سؤالها و جوابها» را قدری تلخیص کنم، اما کمتر توفیق میسر شد.

و بگو: بس! نه آن معنی که آقای اکبرزاده آورده‌اند. اصلاً «بس» در شعر (ناصر خسرو؟) به معنی فعل امر است؛ یعنی «بس کن!» دیگر اینکه این منتقد ارجمند این شواهد را که از **لغتنامه دهخدا** در ذیل لغت «بس» برگرفته‌اند به خود زحمت نداده که ببینند آیا واقعاً شعر از ناصر خسرو است؟ یا نه مؤلفان **لغتنامه** آن را که از شاعر دیگری بوده - احتمالاً از امیر خسرو دهلوی - به نام ناصر خسرو ضبط کرده‌اند؟ و باز آقای اکبرزاده بیتی دیگر در ذیل «بس» از **لغتنامه دهخدا** که شاعرش خاقانی است - آورده که مع الاسف آن بیت نیز از خاقانی نیست! او بیت این است:
از عشوه آسمان مرا بس

از چاشنی جهان مرا بس
۱۵- پاسخ به سؤال پانزدهم - (در صفحه ۴۷۰ بیت ۸۱۰) **شاهنامه فلورانس** آمده:
چو خورشید تابان بگسترد فر

سیه زاغ پرکان بینداخت پر

آقای اکبرزاده آورده‌اند: «به نظر می‌رسد که «سیه زاغ پرکان» استعاره مصرحه از شب است نه استعاره مکنیه».



بنده از این منتقد عزیز می‌پرسم که بنده اصلاً درباره استعاره سخن نگفته‌ام که مصرحه باشد یا مکنیه؟ و چند تا قول را یادآوری کرده‌ام که از آن جمله دکتر شعار و انوری بوده. ایشان گویی توضیح اینجانب را نخوانده‌اند و من توصیه می‌کنم قدری با حوصله یک بار دیگر بخوانند بعد نظر بدهند!

۱۶- پاسخ به سؤال شانزدهم - (صفحه ۴۸۹ بیت ۸۷۱) در **شاهنامه فلورانس** آمده:

که سهراب کشته‌ست و افکنده خوار

تو را خواست کردن همی خواستار
به آقای اکبرزاده توصیه می‌شود یکبار دیگر بخش نثر (ص ۱۵۱) را نگاه کنند و یا با کسی مشورت کنند، زیرا خوانندگان در هر مقطعی که باشند برای آنان در شعر ابهامی نخواهد بود و خوب می‌فهمند.